

سر دبیر:  
اسد نودینیان

Tel:0046707583441

(شماره 18)

دوشنبه 24 آبان یکپهرازو سصد و هشتاد و نو

info1@mobarez-k.com

# مبارزان کمونیسست

ستون اول  
نسان نودینیان



"دادخواهی" بی حقوقی یک و نیم میلیون کارگر خباز توسط کانون سراسری انجمن های صنفی کارگران نانوائیهای ایران به ریاست جمهوری بارها مورد آزمون و محک قرار گرفته است. این کانون میتواند به هر مقام و ارگانی نامه بنویسد. هیئت مذاکره بفرستد! اما برای جنبش کارگری و بویژه برای کارگران خباز که درد و رنج کار "از طلوع آفتاب تا پاسی از شب در پای کوره آتش به خدمت رسانی مشغولند، اما خود از دریافت حداقل دستمزد و مزایای قانون سخت و زیان آور محرومند" قبول نکردن این وضعیت و دادخواهی واقعی برای بیرون آمدن از این بی حقوقی و بردگی کار و سرمایه به کدام سو خواهد رفت! یک و نیم میلیون کارگر خباز همراه با چند میلیون از وابستگان آنها همسر و فرزندان شان از اجرای مصوبه دستمزدهای سال ۸۹ و بهره مندی از مزایای قانون بازنشستگی مشاغل سخت و زیان آور، محرومند.

نامه کانون خبازان یک واقعیت تلخ را نیز بیان میکند. فشار اقتصادی بر روی کارگران سنگینی میکند. طبقه کارگر در موقعیت بسیار سخت و تهدید کننده ای برای ادامه تامین زندگی روزانه و معیشت خود و خانواده هایش قرار گرفته است. هر روز بر میزان افزایش بالا بودن نرخ مایحتاج عمومی و روزانه مردم افزوده میشود. گرانی و عدم دسترسی به حقوق و مزایای کامل برای تامین حداقل زندگی روزانه سرنوشت میلیونها کارگر و خانواده هایشان را تهدید میکند. وضعیت نا بسامان و فشار فقر و فلاکت و عدم امنیتی محیط کار و در یک کلام جنبش کارگری را در موقعیت دفاع از حق زندگی و معیشت کارگران قرار داده است. با وجود این موقعیت دفاعی اما ما در چند سال گذشته شاهد تحرك و اعتراضات پر دامنه جنبش کارگری هستیم. افق دخالت در سرنوشت جامعه هم به روی کارگران باز شده است.

شرایطی که جنبش کارگری ایران در آن قرار دارد این است که یک حکومت بسیار مستبد و خشن سرکار است که اجازه هیچ نوع تشکیلاتی را نمیدهد، تشکلهای کارگری، شوراها، سندیکاها و احزاب کارگری جزو اولین نهادهایی هستند که این حکومت ممنوع کرده و بشدت سرکوب میکند.

کارگران قدرتشان در اتحاد و تجمع است. کارگر بی تشکل و منفرد را نمیتوانند سرکوب کنند. ولی توده وسیع کارگری و بخصوص اجتماعات وسیع کارگری و تصمیمات اجتماعی کارگری را نمیتوانند نادیده بگیرند، کارگران بارها قدرت اجتماعات و اعتراض وسیع و توده ای خود را به جمهوری اسلامی تحمیل کرده اند. حتی در اوج قدر قدرتی جمهوری اسلامی کارگران نشان داده اند که وقتی مجمع عمومی کارگری تشکیل میشود و کارگران کیفرخواست خود را اعلام میکنند، نماینده کارگران و کسانیکه توسط کارگران انتخاب میشوند، بدرجه زیادی مصونیت سیاسی پیدا میکنند. و از حمایت سایر نهاد و کانونها و مراکز کارگری برخوردار میشوند.

راه حل یک و نیم میلیون کارگران خباز و خانواده هایشان برای رسیدن به خواستههای برحقشان در گرو ایجاد تشکل های کارگری و تجمع و ایجاد مجمع عمومی است.

نسان نودینیان

## فرار از فعالیت متشکل و حزبی و دفاع از سنت کار کمونیستی!

مبارزان کمونیست

اخیرا کنگره ۴ حزب "حکمتیست" بشکل علنی برگزار شد. هدف از نوشتن این متن پرداختن به مضامین مباحث سیاسی و قطعنامه و قرارها و مصوبات آن کنگره نیست. اینها نه مهم اند و نه جدید، تکرار گویی ایدئولوژیک صرف این حزب و چپ غیر کمونیستی است که همیشه بدان سرگرم اند و تا صدها سال دیگر میشود تکرارشان کنند و آب از آب تکان نخورد. تنها اتفاق مهم این کنگره در رفتن رهبر این حزب از زیر بار فعالیت متشکل و مسئولیت های حزبی و نتایج اعمال خودش بود. این اتفاق آبی بر لهله درون اعضا ریخت و کنگره را در سایه خود گرفت.

پرداختن به این مسئله لازم است، چون این حزب مدافع و توجیه کننده ول کردن کار حزبی کورش مدرسی است. پرداختن به آن لازم است نه به این دلیل که دوره فعالیت حزبی او در حزب "حکمتیست" و یا حرکت اخیرش می تواند تأثیراتی در جامعه و خارج از دایره آن حزب بر جانی بگذارد، بلکه به این دلیل که این دو دوره از زندگی سیاسی آقای مدرسی بهم مربوطند و در هر دو دوره توانسته سیاست و سنت و فرهنگ سیاسی راست روانه ای را بر اعضای آن حزب جاری کند و زندگی سیاسی آنها را به لبه پرتگاه بکشاند. باید به این پرداخت چون در باره این مسئله از طرف رهبران آن حزب و از طرف کورش مدرسی بطور علنی صحبت شده و نوشته اند. باید به این مسئله پرداخت چون مقطعی است که اگر اعضای آن حزب با دید باز به آن نگاه نکنند راه بازگشت آنها سخت تر میشود و بنابراین این اتفاق به سرنوشت سیاسی جمعی از انسانها مربوط است که سالهای زیادی تحت رهبری منصور حکمت مبارزه کمونیستی کرده اند و دخالت و اظهار نظر مسئولانه در این رابطه را ضروری میدانیم.

ادامه در صفحه ۲

## در این شماره همچنین میخوانید:

### در جواب به نوشته: "وحشت از "فرار" کورش

مبارزان کمونیست  
مدرسی"

ادامه در صفحه 4

### سن خوزه" میدان امید! و "اسپرانزا" "او بوت" طعمه مرگ دسته جمعی

ادامه در صفحه 6

نسان نودینیان

### برگی از تاریخ!

### جامعه معلمان مریوان در سال 1357

صفحه 7

اسد نودینیان



### 10 اکتبر روز جهانی علیه اعدام را به روز محاکمه رژیم

صفحه 6

اسد نودینیان

صد هزار اعدام تبدیل کنیم!

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است (منصور حکمت)

کورش مدرسی در گزارش ویژه به کنگره اعلام کرد به دلیل مریضی نمی‌تواند و حاضر نیست در کنگره بعنوان کاندیدای کمیته مرکزی ثبت نام کند و هیچ پست و وظیفه ای را بعهده بگیرد. ما هم در نگرانی از وضع جسمی و سلامتی کورش مدرسی خود را سهیم میدانیم. امیدواریم سلامتی جسمی و روحی ایشان بزودی باز گردد و سال های سال زندگی خود را با سلامتی ادامه دهد. اما آقای مدرسی در توضیح بیماری خود به این بسنده نکرد، دلایل سیاسی را قاطی مریضی خود نمود و در ادامه آن را هر کردن فعالیت حزبی را تماما به مسائل سیاسی گره زد. باز هم به این بسنده نکرد و انگشت تهدید به سوی مخالفین سیاسی خود در خارج از این حزب و البته بطور غیربر مستقیم و در اساس به سوی رهبری و کادرهای این حزب دراز نمود که نه تنها نقدی را متوجه شانه خالی کردن او از زیر بار مسئولیتها نکند، بلکه امر ماست مالی کردن این حرکت کورش مدرسی را برای خود مایه افتخار بداند. البته تا کنون تعدادی از رهبران خبره و با سابقه تر این حزب پیشقدم انجام این وظیفه شده اند و این افتخار را نصیب خود کرده اند.

جنگالی که کورش مدرسی در "گزارش ویژه به کنگره" برای آوردن نتوری بپا کرد و بعدا در سخنرانی خود بنام "بازی ادامه دارد" در اواخر کنگره ادامه داد، ضمن پمپاژ روحیه به اعضا آن حزب به آنها میگوید: "لما نکران نباشید. گفتن زبانم دراز و قلمم کار میکند"، مخصوصا در نوشته اخیرش بنام "نقطه سر خط"، که بعد از کنگره نوشته است اینبار نه در قالب "گزارش ویژه" بلکه در شکل سند هویتی با دست خود مسئله مریضی را به حاشیه رانده و همه را متوجه برنامه های سیاسی خود و حتی قول او برای حزب سازی در درون طبقه کارگر و آوردن نتوری کرده است. در گزارش ویژه به کنگره گفت: که حزب را ول میکند و میروود نتوری می آورد. او به این قول خود وفا کرد و یک هفته از کنگره گذشته بود که بیشتر از آنچه در 3 سال گذشته در آن حزب انجام داده بود برای دو ماه و اندی برنامه سینما گذاشته است. خوشحالیم از اینکه مریضی ایشان به آن حدی نرسیده است که جلو اینگونه فعالیت ها را بگیرد. ولی باید بپرسیم آیا نمی شد یک سوم از این انرژی را به کار کرد. مریضی در این حزب از اختصاص میداد؟ به نقل از سخنرانی افتتاحیه، شما که به مدت 6 ماه در امور و سوخت و ساز حزبتان دخالتی نکرده اید، چرا؟ آیا میشود بپرسیم چرا در ابتدا و در گزارش ویژه به کنگره برای توجیه ول کردن آن حزب مریضی و نتوری آوردن را همراه با هم جلو اعضای آن حزب گذاشتید؟ از مریضی که متاسفانه واقعی است شروع کرد و سر از پروژهای مریضی "مهم تر" و "بزرگتر" و با "اولویت" تر از حزب و مهم تر از فعالیت تا کنونی خود در آورده است. چرا در نامه "نقطه سر خط" خلاف صحبت ها در کنگره صحبت میکند و ول کردن آن حزب را تماما به پروژهای سیاسی خود ربط میدهد؟ اعضای آن حزب بدلیل نگرانی از وضع سلامتی رهبر خود، فرار او را توجیه کردند، گفتند و نوشتند، به منتقدین جواب دادند، حالا رهبر آنها داستان را عوض کرده و این حرکت خود را یکسره زیر سایه برنامه های دیگری برده است. حوصله بخرج دهید و متوجه هستیم که آقای مدرسی در همان قدم اول گفت حزب را ول میکنم و بدنبال کشف نتوری میروم، اما نگفت با آن حزب در می افتم، نگفت با آن اختلاف دارم، در کنگره به کادرهای آن حزب سرکوفت نزد و همه شاهد بودیم که کنگره سرشار از تملق گونی متقابل و تعریف تمجید کردن از نقش "عظیم" آن حزب و آن رهبر "بزرگ" بود. چرا در عرض دو هفته همه چیز بر عکس شده است؟ چرا اکنون اعضای و رهبری آن حزب با خط و نشان کشیدن کورش مدرسی در مقابل با آن حزب رویوریند؟ در زمست ماست مالی کیس عوض شد و لابد رهبران وفا دار به رهبر زحمت ماست مالی کردن این گفته های مشکوب در این نامه آخری را به جان خواهند خرید. به فاکت های مستند از این نوشته میرسیم و در مورد رابطه خود با آن حزب میگوید:

" این رابطه "علنی" میشود. و طبیعی است که کنجکاو ی ها را تحریک کند و با هر نبئی، ذره بین ها بکار گرفته شود و هر تفاوتی، که قطعاً وجود خواهد داشت، چه در حزب و چه در بیرون حزب بر جسته شود. این وضع هم من و هم رهبری حزب را البته در موقعیت دشواری قرار میدهد." از "نقطه سرخط" اکتبر 2010

در اینجا بطور خیلی صریح بر وجود اختلاف خود با آن حزب و اختلافی که در آینده "قطعاً وجود خواهد داشت" و بین او و رهبری آن حزب دشواری بوجود میآورد اشاره شده است. ایشان هنوز با آن از حزب بیرون نگذاشته است به موضع اپوزیسیون حزبی که کلیه سیاست هایش را تعیین میکرد و کمیته مرکزی آن مطیع اش بودند و هستند رفته است. تهدیدات سیاسی اختلاف دارم را جلو صورت اعضا آن حزب گرفته است. آقای مدرسی ضمن این تهدیدها با برخ کشیدن "بلاغت" نتوری خود در همین نامه بطرق زیر به تحقیر کمیته مرکزی آن حزب میپردازد:

" تقاضای من این است که این نوشته ها و گفته ها (یعنی نوشته ها و گفته هائی که قرار است بعدا بنویسد و بگوید) به عنوان نظرات

رسمی حزب حکمتیست منتشر نشوند. دلیل این خواهش این است که فکر میکنم انتشار هر نوشته ای از من به عنوان موضع رسمی حزب موقعیت رهبری حزب را در سایه قرار میدهد." از همان نوشته. داخل پرانتز از ما است.

ایشان این رهبری را خوب میشناسد و سر و دست کشستن آنها برای قایلین "نوشته ها و گفته ها"ای خود از جانب آنها را فرض گرفته است. بر پایه این شناخت لطف بدهد و بخاطر رعایت مصلحت اعضای کمیته مرکزی که در انتظار کوچک جلوه نکنند به آنها توصیه میکند که نوشته هایش را سیاست رسمی خود نکنند تا در "سایه" ایشان قرار" نگیرند. در حقیقت با این گفته ما میخواهد بگوید آنها در سایه ایشان قرار داشته و دارند و از این راه "بزرگی" خود و کوچکی کادرهای آن حزب را در ملا عام جار میزند. ضمن آن "متواضعانه" و "محترمانه" دست نوازش بر سر آنها میکشد و با کوچک و ضعیف معرفی کردن آنها خفت نشان میدهد. این روش کار و بزرگ نمائی از خود در خارج از آن حزب با توهین و اتهام زدن و بی حیثیت کردن مخالفین سیاسی بارها خود را نشان داده است. اما چرا نوشته ها و گفته های کسی که از زیر بار مسئولیت حزبی در رفته است باز هم باید آن حزب را زیر "سایه" خود بگیرد؟ مگر خود نتوشتی که اختلاف هست و "علنی" میشود، اگر اینطور است باید این حزب آن نظرات مخالف را دور بیندازد. چرا برای او بدیهی است که رهبری آن حزب آنها را سیاست خود خواهد کرد و آن اختلاف را به جان خواهد خرید؟ ما به صحت این گفته آقای مدرسی و این مقام بزرگوارانه او در آن حزب اعتراف میکنیم، بدهه ایم و شنیده ایم که چگونه تعدادی از رهبری آن حزب به این تحقیر و اهانت و تهدیدها و عوض کردن مرتب موضوعات و نظر سیاسی از طرف کورش مدرسی خود گرفته اند. این روش کارسیاسی ستون و نقط قدرت اصلی آقای مدرسی در برخورد به مخالفین سیاسی و در شیوه اداره تشکیلات و ارائه مباحثات سیاسی و حقه کردن "تژها" یش نیز هست. این را باید شناخت. اما در بیرون از حوزه آن حزب این مقام بزرگوارانه خود اعطائی است و جائی ندارد. نه در حزب کمونیست ایران قید و نه در کومه له قیدم و نه در حزب کمونیست کارگری ایران دوره منصور حکمت جا پا و اثری از این منزلت و دنیای درونی آقای مدرسی پیدا نمیشود.

بجز در حزب "حکمتیست" که تمام افتخارات آن را ایشان نصیب خود کرده است. اما هاد نفر کادر کمونیست از کردستان و از سرتاسر ایران که الان زنده اند و از جنگ با جمهوری اسلامی جان سالم بدر برده اند به این ادعاهای بی پایه ایشان خواهند خندید. راستی کدام سابقه و پرتیکی کورش مدرسی را به اینجا رسانده که جز خودش کسی از آن خبر ندارد؟ پراتیک و فعالیت سیاسی که توسط اناسنها انجام شده به حساب سابقه آنها ریخته میشود. اما، بزرگنمایی و فخر فروشی توسط همین انسانها در ادبیات چپ و کمونیستی تاحدود زیادی غریب و از سنت چپ و کمونیستها بدور است. آقای مدرسی درست این حالت و وضعیت بزرگنمایی را انتخاب کرده است و لابد در مقابل آینه و بقول خودش فکر "پیچیده" اش، خود را این شکلی می بیند که مینویسد. در دنیای سیاست بزرگنمایی و اگوریسم را کسانای انجام میدهند که لابد خود فکر میکنند "بتر" هستند. در ادامه حرف آخرش را جلو میگذارد و راجع به اهدافش در همین نامه نوشته است:

"به این اعتبار دخالت در ساختمان یک حزب کمونیستی در میان طبقه کارگر امر اصلی من و این سایت خواهد بود." از "نقطه سر خط"

معلوم شد آقای مدرسی این حزب را کمونیستی نمی داند و بدنبال حزب کمونیستی در میان طبقه کارگر سرگردان است. باز هم معلوم شد آنچه را در این کنگره و در طی این چند سال در وصف این حزب و کادرهای آن بر زبان آورده است در بهترین حالت تعارفات و در اساس ریاکاری بیش نبوده است. یا اینکه این حزب را کمونیستی میدانند و آنها را منتظر نگاه میدارد تا بعد از ساختن یک حزب کمونیستی در میان طبقه کارگر این دو را بهم وصل کند و سر افرازانه به صحنه باز میگردد و سرفرش به نتیجه میرسد. کورش مدرسی حزب را داشت ول کرد، بقول خودش بهترین کمونیستها را بدور خود داشت و آنها را به جا گذاشت و حالا میخواهد با یک سایت حزب بسازد؟ تز ساختن حزب در میان طبقه کارگر، تز وزادگی کارگری اینطور چه غیر کارگری در مقابل آخرین دستاوردهای کمونیسم منصورحکمت است. "رجوع" به کارگر به این شیوه یک عقیگرد و چرخش عمومی در میان احزاب و نیروهای چپ است. پیشقراولان این تز در همین دوره ایرج آذرین و رضا مقدم و بهمن شفیق بودند و جملگی بر بستر و زمینه های سیاسی خودرادان حرکت بسوی طبقه را آغاز کردند و آقای مدرسی حزب اش بر زمینه جنبش سبز به این صف پیوستند و متشاء و پایه های سیاسی همه آنها مشترک است. همه از یک سوراخ سر در آورده اند و حتی دلایل

و گفته هایشان بنیبه بهم است. اینها توه مردم به دو خرداد، توه مردم به جنبش سبز، پایان انقلابیات، متعارف شدن رژیم، ول کردن فعالیت حزبی، ساختن حزب در میان طبقه کارگر و تکرار فرمولهای ایدئولوژیکی به جای اتخاذ سیاست کمونیستی را پرچم

خود کرده اند. تنها تفاوتی که دارند گروه اول با فحش دادن به منصور حکمت آغاز کردند و کورش مدرسی با ادعای طرفداری از آن. متاسفانه این یک روند قوی در میان چپ در ایران برای توجیه بی نقشی خود در جامعه و در جریان تحولات یکسال و نیم اخیر در ایران بوده. تز ساختن حزب در میان طبقه کارگر، تز سابقه داری در میان چپ است برای گریز از فعالیت سیاسی و خزیدن بزیر "اصول" و فرمولهای "انتزاعی" اما تماما غیر علمی. این تز در دوره ای عقب زده شد و با مرگ منصورحکمت دوباره سرباز کرده است. 30 سال پیش در زمان تشکیل حزب کمونیست ایران، سازمانهای پیکار، راه کارگر، رزمنندگان و چریکهای فدائی و بطور کلی چپ سنتی در ایران، ساختن آن حزب را با تز ساختن حزب در میان طبقه و پیوند با طبقه رد میکردند و هنوز که هنوز است سر گرم بر قرار کردن این پیوند هستند.

این همه صحبت شده که حزب مهم است، نیرو مهم است و کورش مدرسی درسی از فعالیت حزبی گذشته خود نگرفته و متوجه این نکته ساده نیست که بخاطر درستی حرفهایش نبود که دورو برش حرف اش را گوش میکردند، بلکه بخاطر بودن در یک حزب و داشتن نیرو بدور خود بود. اکنون حزب و آن نیرو را رها کرده است برای اینکه نتوری بنویسد؟ مگر برای نتوری نوشتن باید حزب را ول کرد؟ مگر حزب نتوری نمی خواهد؟ نمی شود با حزب بود و نتوری نوشت؟ از همین حالا به آقای مدرسی اطمینان میدهم که این نتوریها پسینزی ارزش نخواهند داشت و کسی علاقه ای به کشفیات تئوریک ایشان پیدا نخواهد کرد. اگر این حزب کمونیستی بود، با حداقل حزب چپ سیاسی واقع بینی می بود با طرح چنین سنوالاتی و با نقد از این حرکت رهبر خود وارد این ماجرا میشد و وزن حزبش را بالا میبرد. اما فداح این حزب از این حرکت کم ظرفیتی سیاسی و کوچکی رهبری آن و فرقه ای بودنش را باز هم بر جسته تر کرد. مقطعی بود و این حزب همین اندازه را را از آن فهمیده است. کسی که با این بی مسئولیتی حزبش را ول کرد برای هیچ کاری و هیچ کسی جای اطمینان نیست. همه جدانها در احزاب موسوم به کمونیسم کارگری بخاطر اختلاف سیاسی بوده، بجز مورد آقای مدرسی که میخواهد فرارش را به مبدئانی جدید در درون آن حزب تبدیل بنماید. آنهااینکه حزب ندارند این را بعنوان خلاء جدی در زندگی سیاسی خود و بعنوان یک وضعیت تحمیلی برای خود بحساب آورده اند و برای رفع این کمبود و ایجاد یک حزب کمونیستی تلاش میکنند. اما آقای مدرسی از این بی حزبی و تنهایی نیرو گرفت و مجبور به کار مشترک و پراتیک جمعی و جوابگونی به کسی نیست و آزاد شد و رفت.

## نقد را کجا باید گذاشت؟

بدنبال پایان کنگره مطالبی در توجیه این اقدام آقای مدرسی از طرف اعضای رهبری آن حزب، و مطالبی از طرف مخالفین در بیرون در نقد سیاسی های آن حزب نوشته شده است. در یکی و دو نوشته بطور خیلی سبسته و احتیاط آمیزی به رها کردن کار حزبی کورش مدرسی اشاره شده است. گونی این ماجرا به کسی مربوط نیست، سیاسی نیست و خود کورش مدرسی انرا سیاسی نکرده است. تا همین جا کورش مدرسی از همه جلو زده و در شکل دادن به این حرکت و سیاسی کردن کل این کیس فعلا "ابتکار" را در دست دارد. اقدام اخیر آقای مدرسی در نزد مخالفین و موافقین و در عالم واقع در میان احزاب و سازمانها و در بین محافل مختلف چپ و در کنج ذهنهای همگی اعم از موافق و مخالف مهم ترین رویداد این کنگره است. رویدادی که همه را متوجه خود کرده است. هیچ کسی در درون و بیرون آن حزب توجهی به مصوبات "کمونیستی" آن کنگره ندارد و ذهن همه کسانی که رقم خوردن سرنوشت این حزب را تعقیب میکنند، متوجه این ماجرا است. نباید اجازه داد آنها بدلخواه خود ذهنیت تعدادی را حول این ماجرا شکل دهند و از آن سرمایه ای برای حرکت ناگهانی دیگر آقای مدرسی بسازند. نباید اجازه داد به روایت کنگره چهار آن حزب و گفته های خود شان آقای مدرسی بدرقه گردد. اما قبل از آن لازم است نکاتی را در این رابطه روشن کرد.

باید تاکید کنیم که این کارهای کورش مدرسی که اینجا مورد بحث ما است از سر بد نبئی و توطئه گری او نیست و ما نمی توانیم افکار درونی او را بخوانیم و از این مجبرا و بر مبنای حسبات خودمان افکار درونی او را نقد کنیم و مسئله را توضیح دهیم. تکیه ما در این نوشته بر فاکتهای مستدل برای معرفی متدی مضر در فعالیت سیاسی است. متدی که در، در رفتن از زیر بار مسئولیت و خطا را به گردن دیگران انداختن استاد است، در عوض کردن موضوعات و شاخ به شاخ رفتن، در فضا سازی علیه مخالفین و همزمان تعریف و تمجید از آنها مهارت کافی دارد. کورش مدرسی نشان داد که این توانائی را دارد که آن حزب را بدور پرت ترین و نامربوط ترین موضوعات و نظرات سیاسی ارتجاعی "درصحنه" نگاه دارد و بهر جایی که بخواهد

ببرد. تا وقتیکه بعنوان عضوی "برابر" از یک تشکیلات و یا بعنوان عضو کمیته مرکزی کار میکرد او مثل همه دیگر کادرها و اعضایی که ظرفیت و توانی داشتند، توانائیهای دارد که میشود بکارش گرفت و تنها کاری که در صلاحیت او نیست قرار گرفتن در موقعیت رهبری و خط دهنده است. کورش مدرسی فاقد کارنامه و یک تاریخ به عنوان یک رهبر سیاسی و یک متحد کننده آنها و مهمتر از آن، فاقد تداوم تاریخ ناموجود "خط ثنوریک" است.

ما فکر میکنم که مند برخورد تا این مقطع مخالفین در احزاب دیگر و موافقین در حزب "حکمتیست" راجع به این ماجرا، به این حزب، به این کنگره، به مسئله در رفتن کورش مدرسی تا کنون بر محور واحد نقد یا دفاع از سیاست های راست روانه و منفعلانه، و یا "کارگری" و "کمونیستی" این حزب دور زده است. در این ماجرا مخالف و موافق بر بستر مشترک و سنت سیاسی واحدی به جنگ هم بر خواسته اند. اعضای آن حزب ادعا دارند کمونیسم همین است، مخالفین بر بی ربطی این حزب به کمونیسم اصرار دارند و برای اثبات نظر خود سیاست ها و سابقه این حزب را که بارها قبلا بحث شده اند به شاهی میگیرند. علاوه بر اینکه این تکرار گویی لازم نیست، این تنها چیزی است که اثبات نمی خواهد. علیرغم تصور و نیت اعضا آن حزب، مشخصه اصلی حرکت و روند جاری در این حزب ضدیت تمام عیار با کمونیسم منصوروحکمت است. این حزب از موضع راست و در قالب دفاع در طرف چپ جریاناتی که ضدیت آشکار با منصوروحکمت را فلسفه خود تعریف میکنند قرار گرفته است. در نتیجه شرکت در چنین کشمکش و در این میدان معنایی جزء رفتن مخالفین سیاسی به میدانی بازی که این حزب برای آنها تعیین کرده است نیست. این جدال به این شکل و محدود به این عرصه از نقد، هر چه گرم تر بشود نفع آنرا حزب "حکمتیست" خواهد برد.

در برخورد این حزب، به مسئله فرار اخیر آقای مدرسی، نقد از زاویه نقد سیاست ها و افشاگری از آنها کافی نیست و مطلقا جواب نمی دهد. اگر کسی علاقه به چنین نقدهائی داشته باشد باید از مسائل روز و جدید در رابطه با آن حزب و از مهم ترین اتفاق این کنگره شروع کند. نقد نباید محدود به افشاگری باشد و باید بر روی روش کار "سیاسی" و مدتی که آقای مدرسی و حزیش در طی این چند سال در قبل آنها خود را تغذیه کرده اند پرداخت. زمین گذاشتن مسئولیت های حزبی از جانب دبیر این حزب اقدامی ابتدا بساکن و بدون سابقه و زمینه نیست و میشود رد آن را در تمام عرصه های سیاسی و تشکیلاتی این حزب با فاکت و بطور مستندی نشان داد.

از همین کنگره و اقدام اخیر شروع کنیم. دبیر این حزب فرار کرده است هنوز کسی چیزی نگفته او میخواهد از فرارش وسیله ای بسازد برای حمله به آن حزب و به دیگران. انگار که همه در مقابل فرار ایشان بدهکاری دارند و فرار او تاج گلی است بر سر عالم. هشدار میدهد اگر کسی صحبتی بکند زبانش دراز است و بنابراین فرارش را بعنوان خیر و برکت به حساب آورند و این نمودی از روش سیاسی اوست. البته زبان درازی او تصویر چندان جالبی از آن حزب رو به بیرون ارائه نداده است.

با این طریق زبان درازی خود را برخ میکشد و احساس همدردی و انساندوستی دیگران بخاطر مریضی اش را به گرو میگردد و از آن سبزی برای خود میسازد. بر اساس این صحنه ها رهبری این حزب همراه با آقای مدرسی تقلا دارند که در رفتن رهبر خود را به یک انقلاب ایدئولوژیک دیگر در درون آن حزب و به یک مبدا سیاسی و ایدئولوژیکی برای آقای مدرسی تبدیل بنمایند. انقلاب ایدئولوژیکی که رسوائی حاصل از آن هم اکنون پیدا است.

کورش مدرسی در سخنرانی افتتاحیه خود در کنگره گفت به کنگره علنی اعتقادی ندارند و کنگره را بخاطر این علنی گرفته اند که جوابی به توطنه جمهوری اسلامی و همکاری انترپل با آن بدهند. با کنگره علنی به جمهوری اسلامی

میگویم که نمی تواند هیچ غلطی بکند. عجب، گویا این اولین کنگره علنی احزاب سیاسی است که جمهوری اسلامی در مقابل آن نتوانسته غلطی بکند. این داستان، جمهوری اسلامی نمی تواند غلطی بکند، شده یکی از دستاوردهای این کنگره، نه پراتیک آن حزب. بقیه هم بدون اینکه یک لحظه به آن فکر کنند تکرارش میکنند و به خود مدال میدهند. مگر توطنه گری و جنایات این رژیم حد و مرزی دارد؟ آیا حزب و سازمان چپ و یا راستی و حتی بخشی از معماران آن حکومت از دست جنایات رژیم معاف مانده اند تا بتوان این را در ردیف دستاورد های ویژه آن حزب قرار داد؟ از کی جنایات رژیم و توطنه های آن شده نقطه قوت و بیان تفاوت های سیاسی و مثبت برای آن حزب؟ قبلا هم درز کردن اطلاعات از درون آن حزب بر اثر شلختگی خودشان و پخش آن توسط سایت "دب تهران" را بعنوان دستاورد و تفاوت خود با بقیه جار میزند. بر خلاف تکرار طوطی وار مکرر و خسته کننده آنها، علنی بودن کنگره اگر چه در رابطه با توطنه مشخص جمهوری اسلامی و همکاری پلیس بین المللی با آن خوب بود، اما این مسئله دلیل اصلی علنی بودن کنگره را توضیح نمی دهد. این مسئله کنگره را تحت تاثر خود نگرفته است، اما در رفتن رهبر ان حزب این کار را کرد.

کورش مدرسی این توان را دارد که از اینگونه "دستاورد"های ناموجود بهره ببرد و توطنه های جمهوری اسلامی را دستاورد جا بزند و حزب را بدور آنها متحد کند. ایشان آدم سیاسی است و تصمیم اش را برای رها کردن کار حزبی آنی نگرفته است و کنگره را برای این علنی گرفت که رنگ و رویی به فرار خود بزند و کنگره را پشت مراسم فرار خود ببرد. این حزب باید در قبال زحمات او تاوان پس دهد، او همین را میخواست که کنگره و دفاع آن از این حرکت خود را در ملاء عام تابلو کند و به شاهی بگیرد و نشان این و آن بدهد تا مشروعبیتی به این حرکت خود دهد و تاریخچه ای آبرومندانه برای آن بسازد. چه از نظر تشکیلاتی و انسجام آن حزب، چه از نظر مواضع سیاسی راست روانه ای که این حزب دارد این کنگره نقطه اوج و بالانسی بین این دو وجه سیاسی و تشکیلاتی در آن حزب بود. اما این بلائس شکننده است و حفظ آن جز با فوت کردن تعصبات فرقه گری به درون آن حزب قابل ادامه نهد، چون بی پایه اند. این کنگره و مقطع آن بهترین زمان و بهترین سناریوی ممکن برای در رفتن رهبر آن حزب بود. کنگره و دفاعیات جانانه بقیه از آن سرمایه ای است برای مانورهای آتی مدرسی و اتفاقا در وهله اول علیه این حزب و کادرهای آن. تسلیم شدن و گردن گذاشتن به نشر این جملات برای ما راحت نبود و شاید در نگاه اول بی رحمانه بنظر آید. اما واقعی هستند و وقتی مجبورید یک اتفاق سیاسی را که وارونگی آن آزارت میدهد توضیح دهید و خلاف حرکت موجود حرف بزنید در وهله اول اینطور بنظر می آید. با دور شدن از این فضا صحت این نوشته بر جسته تر میگردد. کاشکی کورش مدرسی در چارچوب مسائل پزشکی اش و یا بخاطر خستگی و یا داشتن اختلاف با آن حزب و با برای دنبال کردن پروژه های شخصی اش برای دوره ای از فعالیت حزبی فاصله میگرفت، کاشکی همین ها را می نوشت و ما و بقیه را مجبور به نوشتن این جملات و چنین نوشته ای نمی کرد.

این ماجرا کی شروع شد و چرا امروز به اینجا رسیده است قابل پیگیری است. بعد از تکه و پاره کردن حزب منصوروحکمت، حزب "حکمتیست" وبال گردن آقای مدرسی شده بود. چند ماهی بعد از تشکیل حزب میخواست با دو مرکزیت کردن رهبری حزب در لندن و استکهلم حزب را از خود دور سازد و از زیر بار مسئولیت ها در برود. مخالفت چند نفری در جلسه دفتر سیاسی در لندن او را به عقب راند. نوارهای این جلسه قطعا باید در آرشیوان حزب موجود باشد. چند ماهی از تشکیل حزب نگذشته بود که مرتب تکرار میکرد اگر من نیاشم چکار میکنید و غیره و اینها هم در همان جلسه جواب گرفت و متأسفانه در هر دو مورد فقط از طرف مجیدحسینی و یک تا دو نفر دیگر، اکثزیت تائید کردند و با عقب نشینی مدرسی آنها هم عقب نشستند. ایشان بدنبال فرصتی بود که بصورت

مغفولی در برود. تسلط کامل بر حزب شرط لازم اینکار بود تا بتواند از موضع بالا دست حزب را جا بگذارد رها کند و از گل کمتر به او چیزی نگویند و ضمن آن حزب را به پشت این اقدام خود ببرد. اما اکثر کادرها در آن حزب بیشتر از او دارای سابقه مبارزاتی و نقش در احزاب متعدد بودند. این طیف کادری مثل او مدعی بودند و این مقام خود گمارده ای را بسادگی از ایشان قبول نمی کردند. این مشکل و مانع شده بود که باید بطریقی حل میشد. برای اینکار تعدادی از رهبری حزب را بدور خود جمع کرد و در هر جلسه ای و بهر بهانه ای حمله محفلی علیه یکی از اعضای فی الحال موجود و باقیمانده در کمیته مرکزی آن حزب را براه انداختند. حمله علیه شخص دیگری بود اما بقیه کمیته مرکزی را مورد نظر داشتند تا حساب دستشان بیاید و نرم و سنت دیگری را بر حزب جاری سازند. اعتراض به این حرکت محفلی و خرد کردن شخصیت سیاسی کادرها از طرف تعدادی جواب گرفت و درپچه ای شد برای دیدن منظره سیاسی وسیعتری. در ادامه این ماجرا منجر به استعفا ی نزدیک به 20 نفر از اعضای کمیته مرکزی و کادرها از آن حزب گردید. این استعفاها هم پروژه فرار آقای مدرسی را به عقب انداخت و هم اینکه نست او را برای جاری کردن روشهای خود در آن باز گذاشت. اعلام پیوستن حزب اتحاد کمونیسم کارگری به آن حزب ماجرای دیگری بود که پروژه رها کردن حزب از طرف او را به عقب انداخت. در ابتدا همه در حزب ایشان خوشحال و موافق این پیوستن بودند، این طبیعی بود تا اینکه کورش مدرسی مخالفت کرد و بدنبال آن همه نظر عوض کردند. او امر خود را پیش میبرد و مصلحت آن حزب چیز دیگری بود. سهم حزب اتحاد کمونیسم کارگری از این حرکت سیاسی انگ و بد و براه تحویل گرفتن بود. مسئله این بود اگر پیوستن حزب اتحاد کمونیسم کارگری را به حزب "حکمتیست" قبول میکردند ترکیب کادری آن حزب برای پروژه امروز آقای مدرسی مشکل بوجود می آورد و براحتی نمی توانست موقعیتی را امروز در آن حزب دارد بدست بیاورد و راه فرارش سخت میشد. اگر لازم شد و یا وقت اجازه داد بطور دقیق و ریز تر این پروسه را از ابتدا تا به امروز بطور جداگانه بررسی خواهیم کرد و نکات آموزنده زیادی را در بر دارد. در هر حال این حرکت برای ما قابل درک و قابل انتظار بود.

دادن قرار دفاع از "حرمت" برای در هم شکستن حرمت مخالفین سیاسی آن حزب بخاطر ابراز نظر سیاسی، اعلام علنی قرار توبیخ در نشریات آن حزب برای دو نفر از مخالفین سیاسی که هنوز عضو آن حزب بودند قبل از تصویب حتی در ارگانهای آن حزب و زیر پا گذاشتن نرملهای جوامع بورژوایی در این رابطه و تصویر سازی از شخصیت سیاسی کسانیکه از آن حزب کناره گرفته بودند از جمله روشهایی فعالیت رهبر قدیمی این حزب است. زمانیکه این روشها را اعمال میکردند هیچ حزب و سازمانی در مقابل آن موضع نگرفت و همه نظاره گر بودند. مانعی و مقاومتی در برابر با این روش درست نشد و در نتیجه کورش مدرسی کم کم توانست حزب را به این مسیر و به مدافع و مبلغ این روشها تبدیل بنماید. از آن پس روش اتهام زنی و هتک حرمت مخالفین سیاسی را حق بدییی خود میدانستند و حمایت نزدیک به تمام رهبری را پشت سر داشت. در چنین وضعیتی آقای مدرسی احساس قدرت میکرد و روش اتهام زنی از محدوده درونی آن حزب سر ریز کرد و به سطح فضای سیاسی او بیرون نهاد. کومه له را شاخه وزارت اطلاعات معرفی کردند و گروه ایرج آذرین و رضا مقدم را به خاطر گند کاری که بار آورده بودند به لو دادن فعالین کارگری متهم نمودند و فضای چپ را آلوده و ملتهب کردند تا با منکوب کردن بقیه جلو آیند. همان موقع این حرکت از طرف کمونیستها جواب گرفت و عقب نشستند که اسنادش موجود است.

روش کار تا کنونی این حزب این بوده که تا حدی که امکان دارد چهره سیاه و زشتی از مخالفین سیاسی خود بدست دهد تا خود را معقول و مبارز معرفی کند و دیگران را طور دیگر. فکر نمی کنم حزب بعد از کورش مدرسی در آینده و نه حالا قادر به ادامه این متد رهبر خود باشد و از این نظر فرار رهبر ضرری به آن حزب نمی رساند. اینجا بحث آینده این حزب و سر نوشت آن موضع این نوشته نیست و این بحثی

جدآگاهانه است. اما کورش مدرسی توانست دست این حزب را در سنت و مشی توده ایستی در برابر با مبارزات و تحولات سیاسی درون جامعه بگذارد. جمع ایرج آزرین از علاقه به دو خردادی ظاهرا دست برداشته اند بدون اینکه موضع دیروز خود را بروی مبارک خود ببیاورند. شاید این حزب هم به همان شیوه آنها در آینده و در یک روز آفتابی از موضع تحویل دادن اعتراضات مردم برای سرنوختی جمهوری اسلامی به جنبش سبز، و جا خوش کردن در حاشیه تبلیغی رسانه های بورژوازی دست بر دارد و به تئوریهای دو خردادی بهمین شفیق پشت کند.

مبارزان کمونیست

26 اکتبر 2010

## در جواب به نوشته: "وحشت از "فرار" کورش مدرسی"

همراه با انتشار این یاد داشت، مطلب اول مبارزان کمونیست بنام "فرار از فعالیت متشکل و حزبی و دفاع از سنت کار کمونیستی!" و نوشته محمدجعفری را بعنوان ضمیمه دو باره منتشر میکنیم. به این دلیل که، نوشته اول ما جواب کامل این نوشته را داده و هیچ نکته سیاسی جواب نگرفته ای در آن وجود ندارد و هم چنین تاخیر در جواب ما انتشار یک جای این سه مقاله را ضروری کرده است. اما این نوشته، خوانندگان را با نحوه کار این حزب بیشتر آشنا میکند و این تنها خاصیت آن است. با وجود بد و بیراه های آمده در این مطلب به مبارزان کمونیست، این نوشته را باید بعنوان "موجدانه" ترین نوشته یک عضو رهبری حزب "حکمتیست" و در همان حال بعنوان جدید ترین محصول از استعداد ویژه آن حزب در جعل کاری و عوض کردن موضوعات قالب کرد. به چند دلیل زیر نکاتی در رابطه با نوشته محمدجعفری را لازم میدانیم.

یکم، به دلیل بی ربطی و نامربوطی جوابیه فوق به نوشته اول مبارزان کمونیست و بی جواب ماندن انبوه فاکتهای مستند و استدلالهای آمده در آن. نوشته محمدجعفری در هم و بر هم است، موضوعات بی ربطی را با هم قاطی کرده است تا تمرکز بحث از یک موضع سیاسی را به حواشی انتقال دهد و هنر تعویض اصل موضوع را به نمایش گذاشته است. دوم، به دلیل سکوت و گریز این نوشته در مورد نظر رهبرشان در مورد آن حزب، کمیته مرکزی آن حزب، ماموریت او برای کشف تئوری، حزب سازی او در نوشته "نقطه سر خط" و به جای اینها حمله به ما. سوم، ما فکر میکنیم خارج از اینکه اکنون علاقه مندان به این بحث چه حوزه هایی را در بر میگیرد، دنبال کردن این بحث لازم است. به این دلیل که ما یکبار ظرفیت رها شده این حزب در توهین و تهمت و افترا زنی به افراد و نیروهای سیاسی را به عقب زدیم، اما اینبار با سر چشمه این تهمت زدنیا و با انقلاب ایدئولوژیک کورش مدرسی حول رها کردن کار حزبی روبرویم. این روش کار مبنای تولید زبان درازی و راست روی ها است. باید این را به عقب راند میدان مبارزه سیاسی را سالم نگاه داشت. چهارم، ما خود را نسبت به سلامتی زندگی سیاسی محمدجعفری و بقیه در آن حزب مسئول میدانیم و این مسئله یکی از اهدافی بود که در نوشته اول بیان کردیم. علاوه بر اینها، بالاخره در جواب به ما نوشته اند میخواهد حساب مبارزان کمونیست را کف دستش بگذارد و "کنارشان گذاشت"، به بینیم چگونه و با چه شگردهایی؟

1 – در شروع نوشته و بند اول آن، صحنه ای برای تصویری سازی از ما و منتقدین آن حزب چیده اند. این صحنه سازی پایه اصلی این نوشته است و محتوای آن را در خود خلاصه کرده است. تلاش کرده اند اعضای آن حزب این اتفاق سیاسی را تنها و تنها از دریچه صحنه ای که آنها چیده اند بنگرند و رها کردن حزب را دستاورد و معجزه رهبر خود به حساب آورند. این صحنه سازی ناشیانه نه بر اساس نقد گفته های ما و نه با ارائه فاکتی از طرف ما و حتی نه بر اساس گفته های رهبر خود راجع به "انقلابی" که براه انداخته، بلکه بر مبنای بیرون دادن فضای درونی و تراوش ذهنی نویسنده و آنتورپیکه او دوست دارد ما باشیم، سر هم بندی شده و در عالم خود به جنگ ما آمده اند شمشیر را در هوا میچرخانند. اینگونه شروع کرده اند که ما راه پس و پیش را از کورش

مدرسی گرفته ایم. "فعالیت" اش "ممنوع" است، "کناره گیری" اش ممنوع است، تا وقتیکه در "حزب بود به دیگران اجازه" نمی داد و حالا که فرار کرده است "اولویتهای خود" را پیش میبرد، وجود او در حزب "بندگی تولید میکند" و با فرارش تحقیر و "کوچک کردن اعضا کمیته مرکزی" را، به او "نه حق ماندن" نه "کناره گیری" را میدهند، "نه اجازه حرکت" و " نه حق انفعال" را، حزب اتحاد کمونیسم کارگری و مبارزان کمونیست هم " تشنه کناره گیری شما از حزب بودند،" و عجب اینکه هم "کابوس کناره گیری و فرار تو از حزب را می بینند."! در آخر بند اشاره کرده اند "ای روح خبیث؟! ". به این ترتیب میخواهند تصویر "خبیث" و زشتی را در صحنه اول نمایش خلق کنند و آن را نثار ما به نمایند. ما را بهانه گیر و بی منطق جا بزنند که بهر چیزی بی خود بند میکنیم، چرا که این اقدام و گفته های رهبرشان را زیر نور گرفته ایم و بی خود به رهبر آن حزب و افتضاحات سیاسی که بار آورده نقد داریم. اینها لازم ندیده اند بگویند فاکتھا غلط است و از نوشته ها و گفته های خود دفاع کنند. در مقابل این تصویر سازی از ما، رهبر خود را مجاهدت کار، فرد مظلوم واقع شده ای که کار "بزرگ" خود مشغول است و دیگران از اضمح او هستند معرفی میکنند. او را فردی معرفی میکنند که بهر جایی برود همه از معجزات آن مات و مبهوت و خوشحال و وحشتزده و غمگین و شاد خواهند شد! این تصویر سازی خبیث و بد نیت از مخالفین سیاسی و دادن آن تصویر معصومانه از کورش مدرسی، شاید بتواند احساسات کور و فرقه ای تعدادی را در آن حزب علیه ما برانگیزد، اما مایه آگاهی و منطق برای کسی نمیشود و به تعقل و تعمق آنها چیزی اضافه نمی کند. این روش بر روی تحریک احساسات عده ای از پیشقراولان فرقه حساب باز کرده است و به دانش و آگاهی سیاسی اعضای آن حزب متکی نیست. این روش کار سیاسی برای هر جنبش و هر حزبی نیرو بشود و نیرو جمع کند، ببرد کمونیسم که هیچی ببرد چپ ایدئوره نمی خورد. ما متوجه ایم و در تجربه خود می بینیم که در دنیای امروز بنا نهادن سرمایه سیاسی بر پایه سطحی نگری و عجب ماندگی سیاسی و تحریک احساسات می تواند عده ای را جمع کند. ولی ما برای این روش سیاسی هیچگاه ارزشی قائل نبوده ایم و نیستیم. ما در برابر سرنوشت سیاسی آدمهائی که حیثیت و زندگی سیاسی آنها به بازی گرفته میشود خود را مسئول میدانیم. ناتوانی و کم آوردن در جدل سیاسی نویسنده را به طرف این تصویر سازی از مبارزان کمونیست و آن تصویر از رهبر خود سوق داده است. اگر میخواهید از رهبر خود دفاع کنید راهش این نیست، راهش نجات رهبر است از طریق نقد آن و دور ریختن آن روش کار سیاسی که او و شما را به این نقطه رسانده است. راهش تاختن به دیگران و ریز کردن کلمات نا مربوط و لوس کردن بحث نیست. در نوشته مبارزان کمونیست به این نقطه "قوت" و "استعداد" رهبر آن حزب در ایجاد فضا سازی، در عوض کردن و جا بجائی موضوعات، در شاخ به شاخ رفتن و انداختن خطای خود به گردن دیگران هشدار داده بودیم. این نوشته نشان داد که آن "استعداد"ها به هدر نرفته است.

2 – در توجیه رها کردن فعالیت حزبی کورش مدرسی، به ما حمله کرده اند، او رفت و ما خطا کاریم و نوشته اند: " شما چهار سال است از فعالیت متشکل حزبی و دفاع از سنت کمونیستی فرار کردید." جالب است، اگر شما نبودن در حزب را واقعا ایراد میدانید، آیا این ایراد فقط برای دیگران است، رهبر شما مستثناء است؟ اگر از حزب داشتن دفاع میکنید و نبودن در حزب را ایراد میدانید، چرا انتقادش شامل حال کورش مدرسی نمیشود؟ ما با آن حزب اختلاف داشتیم او که رهبر و خط دار آن آن حزب بود، چرا رفت؟ چرا وقتی از حزب در رفت، بر میگردد و به آن حزب میگوید با شما اختلاف دارم، اما تا وقتیکه در حزب بود سکوت کرد؟ مگر قرار نبود این "حزب تعدد نظرات" باشد و کسی نظرات خود را پنهان نکند؟ آن همه افاضات و شکلک در آوردن کجا رفت؟ ما در طی این چند سال و در نوشته قبلی نبودن حزب کمونیست را در جامعه و در زندگی سیاسی خود بعنوان خلایق به حساب آورده ایم و مبارزان کمونیست در این مسیر تلاش میکند. نویسنده این سطور متوجه نیست که دفاع او از این اقدام رهبر خود خلاف دفاعیات او در همین نوشته از

مسئله حزب است. مگر حزب ول کردن فقط برای رهبر خوب است، برای دیگران بد است و تلاش جمعی ما قابل قبول نیست؟ این فرهنگ نسبیست سیاسی است و بهتر است رهاش کند.

اما از اینها گذشته راستی با توجه به نوشته اول و موضع دانی ما در قبال مسئله حزب، شما کدام موضع سیاسی ما راجع به حزب را در طی این چهار سال نقد میکنید؟ میشود در این رابطه آدرسی از نوشته های ما را بدست خواننده بدهید؟ چرا از پرت کردن حرف بی اساس و مارک چسپانند خسته نمیشوید؟ گفتیم و باز هم از ما بشنوید از این شیوه بحث سیاسی و از این "نقط قوتی" که رهبر به درون شما فوت کرده است دست بر دارید، باور کنید به صلاح شما است. این نویسنده عزیز متوجه نیست که بهر اندازه ای بخاطر نداشتن حزب به ما ایراد بگیرد، بار انتقاد بر گرده کورش مدرسی را سنگین تر میکند؟ ما انتظاری غیر از مارک زدن از شما نداریم ولی مواظب حال رهبر خود باشیم. با وجود همه اینها بودن در حزب مساوی با کمونیست بودن اتوماتیک آن حزب نیست و حساب آدمها جدا است. شما حزب دارید و با حزب تان و این سیاست ما زندگی سیاسی اعضا آن را به تباهی کشانده اید. نه رهبر سابق آن حزب و نه شما با دفاع جانانه ات از اقدام اخیر صلاحیت اظهار نظر راجع به جایگاه حزب را ندارید و این صلاحیت را از خود گرفته اید. یاد بگیرد هر وقتی تصمیم به نقد نوشته ای گرفتید، به خود نگاهی بیندازید و مستدل صحبت کنید. از همان روز اولی که ما دست رد به سینه "سیاست" آورده ام های کورش مدرسی زبیم جواب چنین فرمایشاتی در رابطه با جایگاه حزب مکررا داده ایم.

3 – در این نوشته مبارزان کمونیست را بعنوان گروه سه نفره معرفی کرده و سعی کرده اند با زدن نیش زبان به ما بر حقی نظر خود را از آمار افراد نتیجه بگیرند. این را گفته اند تا روی ما را کم کنند. ما مجبوریم در جواب به مسئله تعداد از همان سطح عقب مانده ای که اینها وارد آن شده اند شروع کنیم. فرض کنیم آمار آن حزب از تعداد ما درست است، در اینصورت اگر سه نفر بودن را تا این اندازه قابل ایراد میدانید لطف کنید به ما بگویند که تنها بودن کورش مدرسی را چگونه بحساب می آورید؟ چرا به تک بودن و تنهائی رهبرتان ایرادی وارد نیست، اما با هم بودن ما ایراد دارد؟ این حقوق ویژه و این جواز اخلاقی را چه کسی به شما داده است که با فتوا خیلی چیزها برای دیگران حرام میشود و برای شما حلال؟ اما ایراد برخ کشیدن تعداد در بحث سیاسی اساسی تر از اینها است. آنها دارند درستی و نادرستی نظرات را بر مبنای تعداد، بر مبنای "بزرگی" و "کوچکی" نیرو و ساز و برگ های طرفین می سنجند. این فرهنگ سیاسی بورژوائی است که از دوره فتودالی گرفته و بدرون نیروهای چپ سرایت داده است. میدانیم نیرو مهم است اما کسی که خود را چپ بداند مجاز به جلو بردن این سنت بورژوائی و ابزار ساختن از این فرهنگ سیاسی برای زدن مهر تأیید بر نظراتش نیست. تعداد ما ربطی به درستی و نادرستی نظر ما ندارد. پناه بردن به این روش نشانه بی جوابی و ضعف سیاسی شما است. چپ ملی و رفرمیست در ایران و در کردستان از این فرهنگ سیاسی برای ساکت کردن مخالفین سیاسی خود بهره میگیرند، ما و شما تجربه مشترکی در مقابله با آن در کردستان داریم.

4 – به سابقه مبارزاتی کورش مدرسی و مسئله حق انتخاب افراد پناه برده اند، گویی ما به حق انتخاب کورش مدرسی انتقاد داریم و یا اینکه حق انتخاب را از ایشان گرفته ایم. این بحث نه به بحث ما ربط دارد و نه حتی به گفته ها و نوشته های کورش مدرسی در این رابطه. اما به درک نویسنده از این اتفاق سیاسی ربط دارد. او نگفته من حق دارم و میروم، ایشان تئوری و سیاست بار این مسئله کرده است. سر و کله مسئله حق انتخاب در وسط این جدل از کجا در آمد؟ طرح این بحث نشان پس نشستن رهبری این حزب پشت حق انتخاب برای دفاع از رهبر خود و در رفتن از زیر نقد ما است. در نوشته قبلی از حق انتخاب رهبر آن حزب با این جملات دفاع کردیم و توجه کنید:

"کاشکی کورش مدرسی در چارچوب مسائل پزشکی اش و یا بخاطر خستگی و یا داشتن اختلاف با آن حزب و یا برای دنبال کردن پروژه های شخصی اش برای دوره ای از فعالیت

حزبی فاصله می‌گرفت، کاشکی همین‌ها را می‌نوشت و ما و بقیه را مجبور به نوشتن این جملات و چنین نوشته‌ای نمی‌کرد. "از مطلب" فرار از فعالیت متشکل و حزبی و دفاع از سنت کار کمونیستی!"

شکی نیست که هر کسی حق انتخاب دارد، بهر دلیلی شخصی که بخواهد مسیری را برود، اما وقتی بحث سیاسی شد و از محدوده حق و حقوق خارج گردید از آن پس حق مورد مشاجره نیست و دیگران حق مداخله و اظهار نظر دارند. همگان میدانند که، وقتی در "گزارش ویژه" در اوایل کنگره و در سخنرانی "بازی ادامه دارد" در اواخر کنگره کورش مدرسی هر تعریفی را از اقدام خود بدست داد و هر چه را در وصف زبان" درازی" و قلم خود گفت، علیرغم ایرادات جدی ما به این دو سخنرانی ترجیح دادیم چیزی نگوییم. سکوت کردیم به این دلیل که واقف بودیم که رهبر آن حزب مجبور است برای توضیح گریز خود تئوری بسازد و دلایلی را سر هم بندی کند و گفتیم این یاهوی پوچی است که از سر ناچاری براه انداخته و بعد از مدتی تمام میشود. اما وقتیکه "نقطه سر خط" را نوشت در ملاء عام خلاف گفته‌های دو هفته قبل خود در کنگره حرف زد و کیس را بر گرداند و ماجرا به ساختن حزب و .... کشیده شد داستان بکلی عوض گردید. به این ترتیب رهبر آن حزب خودش و با نوشته و بیان خودش قیل از هر کسی پا را از محدوده حق و حقوق و حق انتخاب بیرون گذاشت و پرچم براه انداختن انقلاب ایندولوزیک را بلند کرد. ولی محمدجعفری در وسط این ماجرا چکاره است چرا از مسئله نا موجودی بنام حق در این دعوا دفاع میکند؟ چرا او تعصبات درون خود را به جای واقعیات جاری قرار میدهد؟ کورش مدرسی بحث را از دایره حق انتخاب به سطح بحث سیاسی برده است، وقتی مچ اش می‌گیرند داد و فغان براه می‌اندازند که وای مردم حق انتخاب را از این مبارز سابقه دار و از این پیر مرد شصت ساله گرفته اند و اینگونه بازار تصویر سازی را دنبال میکنند؟ از نظر این حزب تا آنجائیکه به این و آن ناسزا با بگویند، با بله بله و استقیال شوند، بحث سیاسی است و منطقی، اما وقتیکه این بحث سیاسی نقد میشود پشت حق انتخاب و سابقه مبارزاتی و سن و کهنولت قانیم میشوند و مظلوم بازی در می‌آورند تا بحث را به سطح حق و حقوق افراد تنزل دهند و متعصبین وفاداران به رهبر را بسیج کنند.

5 - نوشته اند:

"شما شب و روز می‌گفتید و می‌نوشتید کورش مدرسی حزب را قبضه کرده و اکنون که تمام استدلال دیوار ساخته خشت خام فرو ریخته باز نگرانید که از رهبری حزب کناره گیری کرده است!" از نوشته "وحشت از" فرار" کورش مدرسی"

در ادامه ایراد گرفته اند ما چرا گفته ایم با کناره گیری خود اعضای کمیته مرکزی را کوچک کرده است. مبارزان کمونیست نه تنها شب و روز، بلکه حتی یکبار نگفته و ننوشته "کورش مدرسی حزب را قبضه کرده" است و این فاکت دست ساز و جعلی دیگری است که به ردیف دیگر جعلیات آنها اضافه میشود. دروغ گفتن و چسپاندن نقل قول جعلی به مخالفین سیاسی نشان از سقوط تاسف باری است. راستی نویسنده این سطور با این شیوه بحث به چه نیازهایی جواب میدهد؟ ما همیشه گفته ایم و همیشه نوشته ایم و حالا تکرار میکنیم که، کورش مدرسی صلاحیت سیاسی قرار گرفتن در راس حزب و یا هیچ سازمانی را ندارد. با آوردن جمله ای از نوشته قبلی مبارزان کمونیست ضمن جواب مستند به این جعل کاری، مجدداً بر این نظر خود و بر خورد منصفانه ما به کورش مدرسی تاکید می‌گذاریم و لطفاً توجه کنید:

"تا وقتیکه بعنوان عضوی "برابر" از یک تشکیلات و یا بعنوان عضو کمیته مرکزی کار میکرد او مثل همه دیگر کادرها و اعضای که ظرفیت و توانی داشتند، توانایی‌هایی دارد که میشود بکارش گرفت و تنها کاری که در صلاحیت او نیست قرار گرفتن در موقعیت رهبری و خط دهنده است. کورش مدرسی فاقد کارنامه و یک تاریخ به عنوان یک رهبر سیاسی و یک متحد کننده آنها و مهمتر از آن، فاقد تداوم تاریخ ناموجود "خط تئوریک" است."

همین کافی است. اما تاکید داریم که بین "قبضه" کردن قدرت و عدم صلاحیت سیاسی برای پستی فاصله زیادی

هست. با طرح "قبضه" کردن قدرت می‌خواهند مسئله عدم صلاحیت سیاسی او را پنهان نگاهدارند و بحث را به آنجا بکشاند و "دیوار ساخته خشت خام" ی را مقابل ما علم کنند. دوست دارند ما از "قبضه" کردن قدرت تا زمانیکه در حزب بود صحبت کنیم، وقتی رفت هم نگران باشیم و هم خوشحال، می‌گویند فرار او ما را به "وحشت" انداخته و داریم ذره ترک می‌شویم! در یک کلام تلاش دارند ما را آنطور معرفی کنند و از ما مجسمه بسازند که به صلاح معراج مقام مقدس و عظمت انقلاب ایندولوزیک رهبر در نزد اعضای آن حزب باشد. طرف حساب آنها ظاهراً ما هستیم ولی مخاطب اعضای حزب است که می‌آید به حرکت رهبر خود شک کنند.

"ایراد" دیگر این است که ما گفته ام کورش مدرسی ضمن کناره گیری خود اعضای کمیته مرکزی آن حزب را کوچک معرفی کرده است تا "بزرگی" خود را نتیجه بگیرد. نه تنها این بلکه به نحو زننده ای تحقیر هم کرده است و این را با آوردن نقل قول از نوشته "نقطه سر خط"، نشان داده بودیم. در جواب آن بحث مستند اینها لازم ندیده اند فاکتی بیابورند و نشان دهند منظور کورش مدرسی چیز دیگری بوده است و یا اینکه از گفته‌های رهبر خود دفاع کنند. متوجه اند که آن جملات تحقیر آمیز قابل دفاع نیست. بهتر بود به جای سفیسه گویی و ریز کردن کلمات نامربوط و پریدن به دیگران به نوشته رهبر خود مراجعه میکردید و درستی حرف هایش از این راه نشان میدادید. کوچک معرفی کردن کمیته مرکزی، تحقیر آن، تهدید سیاسی و غیر مستقیم آن، حتی تعیین وظیفه برای رنگین کردن انقلاب ایندولوزیک حول سفر رهبر آن نکاتی است که سیاه بر سفید، در "نوشته نقطه سرخط" و سخنرانیها در کنگره آمده است. چکار میشود کرد ما با این شیوه بحث و با این ظرفیت‌ها رو بروییم. ولی باید مطمئن شده باشید که این شگردها کار ساز نیست.

متأسفانه رهبری این حزب و کورش مدرسی و چپ غیرر کارگری بطور کلی، از بحث سیاسی فقط دشمنی با طرف مقابل و تصویر سازی و بد بیراه گفتن و خراب کردن رابطه‌های سیاسی و شخصی آنها را گرفته اند. اینها متوجه نیستند که نظر سازنده ما در رابطه با عدم صلاحیت سیاسی کورش مدرسی برای قرار گرفتن در راس آن حزب، از سر بد نیستی ما و دشمنی شخصی با ایشان نیست. این یک موضع سیاسی است که از چهار سال قبل در ارزیابی از جدانها و در مقالات دیگر مرتباً بر آن تاکید کرده ایم. درک این مسئله زیاد سخت نیست که متوجه شوید، موقعیت کورش مدرسی در آن حزب نه به نفع خودش تمام شد و نه نفع آن حزب و نه به نفع کادرهای آن. مسئله این است که، آیا کسانی در رهبری آن حزب پیدا میشوند که متوجه این نکته شده باشند؟ آیا کسانی هستند که بدور از فضای درونی و کوتاه بینی سیاسی به جای گذاشتن حساب کف دست ما بر روی این موضوع فکر کنند؟ تصور و تحلیل ما این است که، احتمالاً تعدادی در رهبری آن حزب پیدا میشوند که از موضع موقعیت فردی خود، اینجا منظور تنها کسب مقام و پست نیست، از رفتن کورش مدرسی خوشحالند، اما نه این خوشحالی احتمالی مورد نظر ما و نه این جان بازی محمد جعفری ربطی به درک درست و متوسط الحالی از این پدیده و عمق آن ندارد. هر دو برخورد ظاهراً متناقض اند اما سطحی و پرت اند و دو روی یک سکه اند. آنچه برای ما مهم است نور انداختن بر روی این متد از فعالیت سیاسی و جلب توجه کسانی در آن حزب است که جدی اند و برای زندگی سیاسی خود ارزش قائل اند.

نوشته پر است از این اینگونه نکات جواب به همه آنها لازم نیست. برای جلوگیری از طولانی تر شدن بیشتر مطلب از بقیه می‌گذریم و همین نکات برای آشنا کردن خواننده گان با "استعداد"های ویژه آنها کافی میدانیم. اما داستان وقتی به اوج خود میرسد که از نوشته اول ما برای

"نقد"ش نقل قول آورده اند. جالب است، نقل قولها را آورده اند اما ناقص و بریده بریده و حتی به میل خود جملات را عوض کرده و نقطه گذاشته اند و ویرگول را پاک کرده اند. جالب تر اینکه با وجود دستکاری "زیرکانه" در جملات ما جوابیه آنها نه به نقل قولهای دستکاری شده مربوط است و نه با مضمون مقاله ما. در بند زیر به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

6 - متن زیر را از مطلب ما از نوشته اول ما بیرون کشیده و بطریق زیر سر هم بندی کرده اند.

"هدف از نوشتن این متن پرداختن به مضمون مباحث سیاسی و قطعنامه و قرارها و مصوبات آن کنگره نیست." اینها نه مهم اند و نه جدید،... تنها اتفاق مهم این کنگره در رفتن رهبر این حزب از زیر بار فعالیت متشکل و مسئولیت‌های حزبی و نتایج اعمال خودش بود. این اتفاق آبی بر هلهله درون اعضا ریخت و کنگره را در سایه خود گرفت. پرداختن به این مسئله لازم است، چون این حزب مدافع و توجیه کننده ول کردن کار حزبی کورش مدرسی است. پرداختن به آن لازم است نه به این دلیل که دوره فعالیت حزبی او در حزب "حکمتیست" و یا حرکت اخیرش می‌تواند تأثیراتی در جامعه و خارج از دایره آن حزب بر جانی بگذارد."

توجه داشته باشید که بعد از آوردن جمله اول، فقط چند کلمه، "اینها نه مهم اند و نه جدید"، را از جمله دوم آورده اند و بقیه جمله را قیچی کرده اند. با این قیچی کردن خواننده متوجه نیست آن جمله چه چیزی را مهم و جدید نمی‌داند. بعد آن چند کلمه را با فاصله نقطه چین به جمله دیگری در آخر همین بند چسپانده اند. در ادامه سراغ جمله دیگری از بند دیگری از مقاله رفته اند و اینبار هم تمام جمله را نیاوردند و قبل از اینکه جمله تمام بشود ویرگول ما را پاک کرده و به جای ویرگول نقطه پایان جمله را گذاشته اند. بعد جملات و کلمات بریده را پهلوی هم چیده و با این شعبده بازی تفلا کرده اند محتوای این جملات را عوض کنند. در ادامه بدون اینکه عرق شرم بر جبین آنها بنشیند از این جملات و کلمات نتیجه گرفته اند ما "دلنگرانی شخصی" از کورش مدرسی داریم! راستی دلنگرانی و انگ و جعل کاری باقی مانده است که در این نوشته بدان آویزان نشده باشند؟ با این شیوه میشود هر کسی نیم صفحه بنویسد هزار جور حرف تو دهان او چپاند. در جواب به این شگردها مجدد متن کامل و اورژینال جملات مبارزان کمونیست را در برابر با جملات دستکاری شده رهبری این حزب قرار میدهیم.

"هدف از نوشتن این متن پرداختن به مضمون مباحث سیاسی و قطعنامه و قرارها و مصوبات آن کنگره نیست. اینها نه مهم

اند و نه جدید، تکرار گویی ایندولوزیک صرف این حزب و تا

چپ غیر کمونیستی است که همیشه بدان سرگرم اند و تا

صدها سال دیگر میشود تکرارشان کنند و آب از آب تکان

نخورد."

جمله دوم در متن زیر، آن جمله ای است که ویرگول آن را

بر داشته و نقطه پایان جمله را به جایش قرار داده اند.

پرداختن به این مسئله لازم است، چون این حزب مدافع و

توجیه کننده ول کردن کار حزبی کورش مدرسی است.

پرداختن به آن لازم است نه به این دلیل که دوره فعالیت

حزبی او در حزب "حکمتیست" و یا حرکت اخیرش می‌تواند

تأثیراتی در جامعه و خارج از دایره آن حزب بر جانی

بگذارد، بلکه به این دلیل که این دو دوره از زندگی سیاسی

آقای مدرسی بهم مربوطند و در هر دو دوره توانسته سیاست

و سنت و فرهنگ سیاسی راست روانه ای را بر اعضای آن

حزب جاری کند و زندگی سیاسی آنها را به لبه پرتگاه

بکشاند."

با وصل کردن متن ناقص این جملات بهم می‌خواهند بحث

سیاسی ما را پنهان و به میدان اختلاف شخصی داریم بر

گردانند. در این جملات به اعضای آن حزب گفته ایم که

مواظب باشند این حرکت کورش مدرسی را سیاسی به بینند و

در امتداد و بطن زندگی سیاسی او در آن حزب قرارش دهند.

ما این دو دوره فعالیت سیاسی را، یعنی دوره کار در آن

حزب، و دوره برنامه‌های او در خارج از آن حزب را از هم

جدا نکرده ایم. مهم تر از اینها نقد این حرکت او را راه ورود

به نقد متد او و نقد فعالیت‌های تا کنونی آن در این حزب

میدانیم. این ارتباط و این پیوستگی بین این دو دوره، درک

این حرکت را برای آن حزب و افراد قربانی شده این سیاستها

چون محمدجعفری مشکل کرده و از ما عصبانی است. این

حزب اگر سیاسی باشد مجبور به بازبینی خود در سیاست و روش تشکیلاتی است. تازه با وجود همه اینها ماجرا از نقد ما شروع نشد، قبل از اظهار نظر ما و هر کس دیگری کورش مدرسی این امتداد و پیوستگی سیاسی را بحث کرد. حالا تر دستی بخرج داده اند که تا با آن جملات سر و دم بریده به خواننده افاق کنند ما "دلنگرانی شخصی" از کورش مدرسی داریم! یک مقاله مفصل در توضیح سیاسی این اتفاق و جایگاه آن نوشته ایم و در آن مقاله از حرمت شخصی آقای مدرسی هم دفاع کرده ایم و نقد را بر روش های غلط او و سیاست های ارتجاعی ناشی از آن متمرکز نمودیم و حالا تقلا دارند بحث را به امور شخصی بکشانند، نه، ما میدانیم شما به بحث شخصی و غیر سیاسی علاقه ویژه دارید و در این عرصه حریف ندارید. هر طوری میخواید خودتان را سرگرم نگاهدارید به ما زیاد ربط ندارد. اما فرض کنید کسی آمد و برداشت غیبری سیاسی از این قضیه بدست داد، در این صورت فرضی آیا شما برای نشان دادن "عظمت" سیاسی حرکت رهبر خود به صف نمی شنید؟ اگر اینطور است سر و کله حق و حقوق و مرضی و کهولت و "دلنگرانی شخصی" خواهد غیبره از کدام سوراخی در آمد؟ حالا که جواب ندارید بر میگردد به میدان شخصی کردن بحث آنهم با این روشها؟ اگر رها کردن حزب بخاطر دلایل شخصی پیش آمده و این رسماً اعلام کنید ما هیچ حرفی نداریم. اما احتمال دیگری هست که می تواند بار لغزش های جدی سیاسی شما را کم کند. شاید ماجرا بر گردد به درک نازل نویسنده از اتفاقات و موضوعات سیاسی، او فقط مصوبات کنگره و قرار و قطعنامه ها را در ردیف مسائل سیاسی به حساب می آورد و رها کردن کار حزبی رهبرش را با آن تشریفات و افاضات، سیاسی نداند؟ در اینصورت بسیار طبیعی است که از این کم درکی سیاسی بر داشت بر خورد "شخصی" بیرون بزند.

همانطوریکه نوشتیم از اینگونه موارد در این نوشته زیاد است. در چند نقل قول دیگری که از ما آورده اند باز هم به تکرار شگردهای خسته کننده ای که در طی این مقاله از آنها بحث شد پرداخته اند. ادامه نوشته را بیش از این را لازم نمی دانیم و برایتان آرزوی سلامتی سیاسی داریم.

مبارزان کمونیست

13 نوامبر 2010

## ”سن خوزه“ میدان امید! و ”اسپرانزا“ ”او بوت“ طعمه مرگ دسته جمعی!

### نسان نودینیان

میدان امید نام جدیدی در کوه های معادن شیلی است. آرل تیکونا «۲۹ساله» ۲۵ساله همسر معدنچی «الیزابت» در ۴۰مین روز گرفتاری در معدن وضع حمل میکند، اسم نوزاد ”اسپرانزا“ ”امید“ است. آرل ”اسپرانزا - یا امید“ را در ۳۱مین روز تولدش به آغوش کشید. امید کلید رمز بقا و ادامه زندگی شد. ۶۹روز قبل ۳۳ معدنچی ”سن خوزه“ در اعماق ۷۰۰ متری به دام محیط نا امن کار افتادند. آنها در یک اقدام انسانی و در حمایت افکار عمومی و دولت شیلی نجات یافتند. نجات کارگران معدنچی سمیل و الگویی در دنیای نا امن با میلیونها محیط نا امن کار است. این اقدام بی نظیر اولین بار در آلمان در سال ۱۹۶۳ اتفاق افتاده. در آن سال تعدادی از کارگران استانب ”رگوبیت“، در حومه شهر ”دورتمون در اعماق معادن گرب میفتند. این کارگران که اکهون سالخورده شده و بمناسبت گزارش زنده از رویدادهای لحظه به لحظه کارگران ”سن خوزه“ در رسانه و میدیای آلمان ظاهر شدند، از روزهایی که گرسنه بوده اند، از عدم تماس صحبت میکردند. ”کپسول“ انتقال کارگران ”سن خوزه“ از روی تکنیک انتقال و کپسول سال ۱۹۶۳ ساخته شد. دنیای مدرن و عصر تکنیک اینبار در خدمت بشریت و

نجات جان ۳۳کارگر بکار افتاد. اما طنز تلخ تاریخ در دهه اول قرن ۲۱ تلف شدن ۱۱۸ سرباز و کارکنان ”اتم

او بوت“ در سال ۲۰۰۳ در روسیه بود. دولت وقت روسیه به رهبری پوتین جنایتی عظیم در تاریخ را به ثبت رساند. ۱۱۸ سرباز در این بوت در میان لحظات انتظار مرگ، با حضور دردناک و بی عمل خانواده هایشان در کنار یکی از سواحل آبهای دریای شرقی شاهد فاجعه ای هولناک و تراژدی از دست دادن فرزندانشان بود. اینجا در این سواحل خیری از امید و میدان امید نبود. کل ماجرا در شرایطی خوفناک در سکوت بی پایان رسید. در شیلی در دامنه کوه هایی که معدنچیان در آنجا بودند، صدها نفر از وابستگان کارگران با حمایت هزاران نفر از مردم، میدیا و رسانه های خبری هر روز امید و نجات و بازگرداندن ۳۳کارگر را به دنیا مخابره میکردند. در اینجا بشریت با قامتی بلند به بلندی و قدرت بشر قرن ۲۱ ایستاده بود. نجات جان ۳۳کارگر یک الگوی عظیم از قدرت و ابتکار امکاناتی است که اگر عادلانه و در خدمت سودجویی و کارمزدی قرار نگیرد، دست سرمایه و بورژوا از آن کوتاه شود، رهایی انسان با تمام معنی را تامین خواهد کرد. و از زاویه منفعت طبقه کارگر، طبقه کارگر آگاه میتواند این موفقیت بزرگ را در راه خواست و مطالبات خود بسط دهد. ایمنی محیط کار و در خدمت گرفتن تمام امکانات رفاهی و تعهد کارفرما و دولت برای بالا بردن ایمنی کار، آن عرصه از مبارزه کارگری است که ما امروز در جنبش کارگری روزانه شاهد آن هستیم. تصاویر زنده و لحظه به لحظه نجات ۳۳کارگر معدنچی ”سن خوزه“ در میدیا و از طریق زنده را همه دیده اند. بقول یکی از مجریان برنامه ای تلویزیونی آلمان در ۳۰ساعت گذشته با دیدن هر تصویر، با به آغوش کشیدن هر کارگر نجات یافته توسط فرزند و خانواده اش چشمان ما مرطوب بود، و اشک ذوق و اشتراک انسانی در این صحنه ها تکرار میشد. کرنولوژی

۵ آگوست: خبر گرفتار شدن ۳۳ معدنچی اعلام شد. آنوقه همراه آنها یک کنسرو ماهی و یک لیتر شیر است. ۱۷ روز سرنوشت نامشخص. ۲۲ آگوست: گروه امداد و ردیابی با ارسال لوله های صدا یابی به محل تجمع معدنچیان میرسند، فریاد و صدای آنها به ارتفاعات بالا و محل ردیابی میرسد. ”اینجا ۳۳ معدنچی هستیم، ما زنده هستیم“. اولین امید و شادی به میان خانواده های معدنچی و مردم برمیکرود. ۲۴ آگوست: اولین تماس تلفنی انجام میشود. ۲۵ آگوست: رئیس جمهوری شیلی اعلام میکند؛ نجات معدنچیان تا مراسم جشن کرسمس، پایان سال ۲۰۱۰ طول میکشد. (اعلام این خبر موجی از نارضایتی را دامن زد. محبوبیت رئیس جمهور به پایین ۵۰درصد رسید). ۲۷ آگوست: اولین فیلم از معدنچیان مخابره میشود. ۳۰ آگوست: اولین تماسهای تلفنی معدنچیان با خانواده هایشان. ۳۱ آگوست: اولین عملیات شترانا «حفاری با کار مشترک متخصصین آلمانی به اسم شروع میشود. ۵سپتامبر: دومین عملیات حفاری با «۹۵ سرعت بیشتر انجام میشود. ۸سپتامبر: معدنچیان مسابقه فوتبال تیم های شیلی و اوکراین را می ببیند. ۱۱ سپتامبر: توقف عملیات حفاری، سرعت بخشهایی از دستگاه حفاری. ۱۴سپتامبر: الیزابت همسر معدنچی آرل تیکونا ۲۹ساله وضع حمل میکند. اسم این نوزاد ”اسپرانزا - امید است. ۱۷ سپتامبر: اولین موفقیت عملیات حفاری با رسیدن به یکی از کارگاه های معدن میرسد. ۱۹سپتامبر: عملیات حفاری سومین تونل شروع میشود. ۲۶ سپتامبر: اولین کپسول از سه کپسول انتقال آماده میشود. ۹ اکتبر: عملیات حفاری به محل کارگاه اسارت معدنچیان میرسد. ۱۳ اکتبر: کپسول انتقال به اسم ”فونیکس“ به طرف محل اسارت معدنچیان سرازیر میشود. اولین معدنچی در ساعت ۱۱ دقیقه به وقت اروپای مرکزی از معدن خارج میشود.

۱۵ اکتبر ۲۰۱۰

اعدام و زندان و شکنجه است.

اسد نودینیان

۲۰۱۰,۱۰,۰۳

[nodinyan.asad@yahoo.se](mailto:nodinyan.asad@yahoo.se)

10 اکتبر روز جهانی علیه اعدام را به روز محاکمه رژیم صد هزار اعدام تبدیل کنیم!

هر سال در 10 اکتبر(روز جهانی علیه اعدام) بشریت متمدن در سطح جهان به خیابانها میاید و با هر شیوه ممکن صدایش را علیه این عمل شنیع ابراز میدارد. این کمپین بین المللی تا کنون توانسته است در بیش از 95 کشور دنیا بطور کلی مجازات اعدام را حذف نموده، و در بیش از دهها کشور دیگر که با مجازات اعدام را برای موارد خاص در قوانین خود دارند یا هنوز قانون مجازات اعدام را لغو نکرده اند، تحت فشار افکار عمومی در سطح بین المللی در بیش از 10 سال گذشته اجرای حکم اعدام در آنها مشاهده نشده است.

کمپین بین المللی علیه اعدام حداقل در ده سال گذشته با موفقیت و دستاوردهای انسانی علیه اعدام مورد استقبال قرار گرفته. پیشروی و اثر گذاری در سطح بین المللی، فعال کردن دولتهایی که در قوانین آنها اعدام غیر قانونی است، فعال شدن صدها و هزاران نهاد و کانون غیر دولتی مدافعین حقوق شهروندی و فردی تاثیراتی بین المللی بجا گذاشته و محمل تحرك و بسیج افکار عمومی علیه اعدام شده است. همین امار نشان می دهد که چنین جنبشی تا چه اندازه توانسته است تاثیر گذار باشد و نشان می دهد که این جنبش را ما فعالین علیه اعدام، ما کمونیستها، ما انسانهای آرزیدخواه که در بیش از 30 سال در حاکمیت رژیمهای زنگی کرده ایم که بیش از صد هزار اعدام و ده ها عمل شنیع سنگسار بر این پیشانی خود دارد باید این جنبش را تقویت و با تمام توان در آن شرکت کنیم.

با وجود چنین جنبشی باید دانست که در برخی از کشور ها هنوز اعدام بعنوان وسیله ای برای مقابله با جامعه و در ابعاد اجتماعی دولتها انرا در چنین حمایت جامعه و راه مقابل با جنایت و تراند. در چنین فضائی عمومی علیه اعدام که بدان اشاره نمودم چندی پیش شاهد اقدام به اصطلاح ابتکاری ”پورتیلو“ اعدام بدون ” درد و شکنجه“ و حذف شیوه های اعدام غیر انسانی” بودیم. در این رابطه در فیلمی که از آزمایشات مختلفشان نشان داده اند تلاش و هویت ما ”اعدام انسانی“ است! این اقدام موسسه ”پورتیلو“ فریب دهنده است، بر اصالت بورژوايي حکم اعدام کماکان استوار است. اعدام و گرفتن جان انسانها تحت هر شرایطی با شکنجه و بدون شکنجه یک عمل شنیع ضد انسانی است.

در رژیم اسلامی اجرای این عمل ضد انسانی را با انطباق با قوانین ضد انسانی اسلامی و قانون قصاص بعنوان راه ”انتقام گرفتن“ از قاتلان اعلام می دارند. (اگر چه این خود بخشی از اعدامها در ایران را در برمیگیرد و بخش گسترده اعدامها، اعدام زندانیان سیاسی است) سوی اینکه راه مقابله با هر قتل و جنایتی اجرای جنایت و قتل سازمان یافته نیست. تجربه نشان داده است که اکنون در کشورهای که حکم اعدام در آنها لغو گردیده است. به مراتب این چنین جنایاتی کمتر صورت میگیرد. اعدام عملی سازمان یافته و با برنامه برای گرفتن جان انسانهاست این عمل به هر دلیلی و با هر بهانه ای قابل قبول نیست این عمل یکی از ابزارهای حاکمان جامعه برای ترساندن و مرعوب نمودن مردم است. بیش از سی سال حکمیت رژیم اسلامی نشان داده است که هر زن و دختری که بخواهد پوشش خود را خود انتخاب نماید؛ هر جوان معترضی به حاکمیت قرون وسطی این از گور برخاستگان اسلامی را نخواست، با زندان، شکنجه و اعدام روبروست. پروندههای جنایت یکسال گذشته رژیم اسلامی در رابطه با تجاوز، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی بخوبی ماهیت قوانین و ”عدالت“ را نزد این جانین نشان داد. در طول حاکمیت این رژیم ما شده بوده ایم که همواره یک پایه حفظ نظام اسلامی اعدام و سنگسار بوده است.

باید این اقدام شنیع و ضد انسانی ممنوع گردد. باید همراه با مردم جهان علیه این جنایت سازمان یافته ایستاد و انزجار خود را از آن ابراز نمود. اعدام یکی از ابزار دولتها برای به تمکین کشاندن جامعه و تثبیت حاکمیتشان است.

جمهوری اسلامی رژیم صد هزار اعدام، رژیم اعدام کودکان، رژیم قصاص و جنایت اسلامی است. اعدامهای دسته جمعی زندانیان سیاسی بجرم اعتقاد و باورهایشان، اجرای قوانین ضد انسانی اسلامی در اعدام زنان و دختران و تجاوز به آنها قبل از اجرای حکم اعدامشان، نگاه داشتند کودکانی که باید دوران نوجوانی خود را در بند زندانها با کابوس رسیدن روز موعود طناب قصاص اعدامان خدا و دین بسر برند. است. ما و صدها هزار خانواده داغیده در ایران به صف مخالفین سر سخت تعلق داریم که با تمام توان و نیرویمان تلاش خواهیم کرد که حکم اعدام در ایران و سراسر دنیا را ممنوع کنیم. در ایران تحت حاکمیت رژیم جنایتکار اسلامی پیش شرط لغو حکم اعدام در گرو سرنگونی و بزیر کشیدن نظام جمهوری اسلامی، است.

در ایران جنبش دفاع از حقوق انسانی جنبش علیه زندان و اعدام در ابعاد گسترده ای و در اشکال گوناگون در جریان است، جنبش مباران عزادار، خانوادههای زندانیان سیاسی، مدبران خانواده های جانیخته در کربستان، فستیوالهای دفاع از حقوق زنان و کودکان، جنبش علیه اعتیاد و دهها جنبش اجتماعی دیگر یک پای بزرگ و اجتماعی این جنبش هستند. این جنبش به همت نهادهای و کمپین های علیه اعدام و تلاش احزاب و نهادهای چپ و سوسیالیست در خارج کشور توانسته است توجه جهانیان را به جنایاتی که رژیم اسلامی علیه مردم ایران اعمال می دارد جلب نماید. همایش اعتراضی بیش از 100 شهر جهان علیه سنگسار سکینه محمدی آشتیانی در 28 اوت نمونه ای از این حمایت بین المللی است. باید 10 اکتبر امسال را به روز کفرخواست مردم ایران علیه رژیم اسلامی تبدیل نمود، باید تلاش نمود صدای صدها هزار خانواده ای بود که عزیزانشان را در طول حاکمیت این رژیم از دست داده اند، بود.

باید دانست که یک رکن اساسی حفظ حاکمیت جنابان اسلامی اعدام سنگسار، شکنجه و زندان است. سرنگونی رژیم اسلامی راه خلاصی مردم ایران از

## برگی از تاریخ! جامعه معلمان مریوان در سال 1357

تجربه جامعه معلمان مریوان به سه دهه گذشته تعلق دارد. سه دهه و سه نسل از این تجارب را پشت سر گذاشته ایم. در این سه دهه ده ها تجربه از تشکل و مبارزه و اعتراض را تجربه کرده ایم. در سر آغاز قیام ۱۳۵۷ در حالیکه استبداد سیاسی رژیم پهلوی و ساواک سایه سیاه خود را بر فضای سیاسی ایران گسترده بود و نسبت به ابزار وجود چپ و عدالت خواهی حساسیت ویژه ای از خود نشان میداد، اعتراض و نارضايتی مردم این فضا را شکافت و کم کم امید به رهایی فضای سیاسی جامعه ایران در بر گرفت. تحرک و اعتراض مردم در شهرهای بزرگ ایران، قشر وسیعی از معلمان چپ و ازادخواهان در این شهر به جنب و جوش انداخت. معلمان چپ این شهر اقدام به پایه نهادن تشکلی بنام "جامعه معلمان مریوان" کردند. در آن روزها ایجاد تشکلهای گوناگون در میان طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش جامعه به امری روزمره تبدیل شده بود. ابتکارات و استعدادهای زیادی بکار افتاد. جامعه معلمان یکی از این تشکلهای بود و تجارب با ارزشی از خود به جا گذاشت.

در این دوره که فضای اعتراضی بار دیگر جامعه را در بر گرفته است، نقش و اهمیت تشکلهای مختلف برای ادامه مبارزات در راه سرنگونی جمهوری اسلامی به امر آشنا و بدیهی برای عموم مردم است. به همین دلیل رژیم اسلامی حمله خود را متوجه تشکلهای کارگران و دانشجویان و معلمان و پرستاران و دانش آموزان کرده است. فعالین این عرصه ها را بطور نقشه مند زیر حمله خود گرفته است.

به دلیل این کشمکش بین مردم و جمهوری اسلامی بازگویی تجربه تشکيل جامعه معلمان مریوان و نقش این نهاد در دوران قیام 57 را بی مناسبت ندانستم. جامعه معلمان مریوان خود حاصل و تجربه یک دوره طولانی از فعالیت سیاسی و توده ای کمونیستها در این شهر بود.

قبل از هر چیز اگر بخواهیم به جایگاه و حتی ضرورت ایجاد جامعه معلمان مریوان بپردازیم بدوا باید به سابقه فعالیت دخالتگرانه چپ و کمونیستها در شهر مریوان که از قدرت و هژمونی اجتماعی و توده ای در میان اقشار مختلف اجتماعی کارگران، دهقانان، معلمان و دانش آموزان برخوردار بودند نگاهی بیندازیم. این سابقه موقعیتی ویژه را به فعالین سیاسی چپ در این شهر داده بود. این موقعیت باعث شد که با شروع اعتراضات توده ای در ایران علیه رژیم شاه فعالین چپ و کمونیستها در مریوان در راس اعتراضات توده ای و مبارزات در این شهری قرار بگیرند. جامعه معلمان تشکلی بود که طی دوره ای هدایت کننده و سازماندهنده این اعتراضات در شهر بود.

در رابطه با موقعیت فعالین چپ باید به سنتی از مبارزه که در این شهر بود برگشت. در سالهای قبل از قیام در شهر مریوان و روستاهای اطراف آن مبارزات کارگری و دهقانی وسیعی در جریان بود. در دبیرستان این شهر تعدادی از معلمان چپ بودند که به این مبارزات وصل بودند. این فعالین از سازماندهندگان جنبش دهقانی و تهیدستان روستاها و مبارزات کارگری در شرکت های ساختمانی منطقه بودند. شرکت در این مبارزات وجه اجتماعی و توده ای چپ و نفوذ آن را بالا برد.

با این تصویر به دوران اعتراضات اجتماعی در سال 57 و در جریا قیام برگردیم. در این دوران اعتراضات گسترده ای در جریان بود. در مریوان اولین اعتراضات اجتماعی توسط همین فعالین چپ و کمونیست شروع شد. اولین اعتراض سازمان یافته با آغاز سال تحصیلی مدارس در سال ۵۷-۵۶ آغاز شد. برنامه این اعتراض را اینگونه سازمان دادیم که تظاهرات را از دبیرستان شهر در خیابان فرمانداری شروع کنیم در جمعی که در این دبیرستان سازمان داده شده بود تعداد زیادی از مردم شهر نیز شرکت داشتند. تجمع نسبتاً بزرگی شامل معلمین مدارس شهر و روستاها، دانش آموزان و جمعیت وسیعی از کارگران، کسبه و مردم شکل گرفت. رفیق عطا رستمی در شروع تجمع طی سخنانی از اهمیت مبارزه متشکل و متحدانه صحبت نمود. عطا رستمی شخصیت محبوب و از معلمین مبارز و شناخته شده شهر بود. نفوذ اجتماعی او در سازماندهی این تجمع برجسته بود. سپس من بعنوان معلم جوان که هنوز کمتر از ۲۰ سال سن داشتم سخنرانی کردم. بر اهمیت تجمعات رادیکال و سازمان یافته تاکید گذاشتم. بدنیال آن رفیق جان باخته موسی شیخ اسلامی که او هم از معلمین مبارز و شخصیت شناخته شده بود با دکلمه شعری که با شور و هيجان قابل توجهی انجام شد، فضای رادیکال و گرم و انقلابی تجمع را بالا برد. بدلیل فضای پلیسی و حضور عناصر ساواک و شهربانی ما اجباراً بانر و پلاکاردها را در جاهایی مخفی کرده بودیم، به محض اطمینان از استقبال وسیع تمام بانر و پلاکاردها را علنی کردیم و عملاً يك تظاهرات مدرن و سازمان یافته شکل گرفت و در شکل راه پیمایی بطرف محل اداره آموزش و پرورش که در جنوب شهر واقع بود حرکت کردیم. مسیر راه پیمایی نسبتاً طولانی بود، با شروع راه پیمایی ابتدا سکوت ناشی از ترس و عواقب امنیتی شرکت در تظاهرات در چهره تعداد زیادی نمایان بود. در طول مسیر و تا رسیدن به میدان مرکزی شهر تعداد بیشتری به راه پیمایی ما پیوستند در چنین شرایطی ما شعارهایی در مورد ایجاد کانون های صنفی و آزادی بیان و عقیده سر دادیم. از این لحظات بیعد میدانستیم که دیگر میتوانیم حرکات و سازمانهای صنفی و رادیکال را سازماندهی کنیم. این شروع کار بود. شروعی رادیکال و مبارزه جویانه. این تظاهرات و تحصن که بعد از آن در محل اداره آموزش و پرورش سازمان دادیم قدمهایی بود که اعتراض متشکل را در مریوان سازمان داد بعد از آن هم برای معلمان و هم برای سازمان دادن اعتراضات شهری نیاز به نهادی اجتماعی مختلفی بود. جمع ما بدنیال راه چاره بودیم. در این رابطه رفقا فاتح شیخ و نسان نودینیان سفری را به بوکان داشتند در آنجا تجربه جامعه معلمان را دیده بودند و برگشتند و ما جمعی از کمونیست ها طرح جامعه معلمان را ایجاد کردیم.

در راس جامعه معلمان اکثریت معلمان چپ و کمونیست بودند و یا تحت نفوذ فعالین چپ بودند. تعدادی معلم طرفدار مذهبی و مفتی زاده هم بودند و یکی از آنها در این نهاد عضو شد. جامعه معلمان مریوان محدوده کارش به خارج از امور معلم و دانش آموز کشیده شد، تبدیل به نهادی گردید که در سازمان دادن اعتراضات تحصن و تظاهراتهای توده ای مردم شهر مریوان ایفای نقش میکرد

جامعه معلمان مریوان و دیگر نهادهای صنفی و مدنی از جمله کانون معلمان مریوان حاصل دخالت و فعالیت و از خود گذشتگی ده ها فعال چپ و کمونیست بود که توانستند صفی قوی و محکم در برابر با ارتجاع اسلامی و فئودالهای و مرتجعین بسازند. ذکر اسامی رفقای معلم چپ و کمونیست جانباخته را برای گرامیداشت این عزیزان که در مبارزه با جمهوری اسلامی جان باخته اند در اینجا می آورم. به امید اینکه در فرصتهای آتی بتوانم خاطره و یاد این عزیزان و فعالیت هایشان را بنویسم. اسامی این رفقا: عطا رستمی، عبدالله نودینیان، رؤف کهنه پوشی، موسی شیخ الاسلامی، جلال نسیمی، محمد شهباز پناهی، محمود سلیمانی، حسین پیرخضری، امین مصطفی سلطانی، احمد امیری، حسین مصطفی سلطانی و علی ناصر آبادی. یاد و خاطره این عزیزان گرامی باد.

اسد نودینیان نوامبر 2010  
nodinyan.asad@yahoo.se

نشریه مبارزان کمونیست را چاپ و پخش کنید

از سایت اینترنتی مبارزان کمونیست به نشانی زیر دیدن کنید

www.mobarez-k.com